بالفتح مانده شدن و بجای مقیم گشتن و از چیزی دور شدن زدک بفتحتین بدخو شدن
زکیت بالفتح و تشدید کاف نزدیک بهم گام نهادن از ناتوانی و لاغر و بالضم بحر فاخر
زکیک رفتار و گام تنگ بهم نزدیک نهاده زوک بالفتح رفتار کلاغ و جنبانیدن دوشها
در رفتن و خرامیدن و بالضم دهیست بیمن زعک بالفتح سخت جستن باد چنانکه زمین را
برد بدکوفتن میان دو سنگ مع اللام زبل بالکسر سرگین و بالفتح قوت و اصلاح دادن
زمین را بسرگین زبیل بالفتح و بکسر زا و تشدید با زنبیل یعنی سرگین نیز آمده زابل بفتح با
و کسر آن مرد کوتاه زجل بالفتح انداختن و فرستادن کبوتر نامه بر و باز داشتن و نیزه زدن
و بالضم گروه از مردم و بفتحتین بازی و بانگ کردن و کسی را بشادی در آوردن و آواز سحاب
زحل بالفتح زایل شدن و مانده شدن و بالضم و فتح حا آنکه از کار دور باشد و نام ستاره ایست
مشهور و غلام زحل نام مجنیست زعل بفتحتین نشاط و بالفتح و کسر عین سخت گرسنه و شادمان
زغل بالفتح یکباره ریختن و انداختن و شیر دادن مادر طفل را زل بالفتح و تشدید لام
و زلل بفتحتین و زلیل لغزیدن زبان در سخن و پای در گل و زلل یعنی نقصان و کجی در ترازو
و جای لغزش نیز آمده و همچنین زلّ بالضم زلزال بالکسر لرزانیدن و جنبانیدن و بالفتح
لرزه و جنبش زلازل جمع زلول بالضم کم شدن وزن و زود گذشتن و نعمت دادن
و عطا کردن چیزی زلال بالضم آب خوش زمیل بالفتح دویدن چنانکه میل بیک جانب
داشته باشد و بالکسر ردیف و همچنین زمیل زنجبیل معروف و شراب و چشمه ایست در بهشت
زنبیل بالکسر معرب زنبیل و بالفتح زندبیل پیل بزرگ معرب زنده پیل زنل بالفتح
شگفت و مرد سبک ظریف که شگفتها نماید و مرد دلیر و جزع شکاری زوال بالفتح گشتن
از حال بحالی و دور شدن از جای و نیست شدن و بتشدید واو آنکه در رفتن بسیار حرکت
کند و صاحب قاموس گوید یعنی [illegible] بکاف است و بلام غلط است زیل بالفتح
دور کردن و پاره پاره کردن و جدا کردن و بفتحتین دوری رانهای از یکدگر مع المیم

مع المیم زخ

مع المیم زحم بالفتح و زحام بالکسر انبوهی کردن و تنگ کردن زخم بالفتح
دور کردن و بفتحتین گنده شدن گوشت زرقم بالفتح بسیار کبود چشم زرم بالفتح
از میان شاش کسی را بر خیزانیدن و بریده شدن سخن و بالفتح و کسر را مرد خوار اندک
جماعت و مرد تنگ خوی بخیل زعم بهر سه حرکت مشهور از آن جمله است گفتن حق ناحق
و دروغ گفتن و سخن گفتن که دران تردد باشد و بران اعتماد نباشد و بالفتح ضامن
شدن و بفتحتین طمع داشتن زعیم ضامن و پیشوا و رئیس قوم و آنکه از جانب ایشان
سخن کند زعوم بالضم فرو ماندگی در سخن و بالفتح آنکه در سخن در ماند زقوم بالفتح و تشدید
قاف طعامی که دردی خرما و مسکه باشد و درختیست معروف که در صحرا میشود و شیر کشند
دارد و درختیست در دوزخ که خورش اهل نار خواهد بود زقم بالفتح خوردن لقمه و نوشیدن چیزی زکام بالضم برون آمدن فضلات سر و دماغ از راه بینی و نزله
بر آمدن فضلات از راه دهن زلم بالفتح پر کردن ظرف و کم کردن عطا و بریدن
بینی و خطا کردن و بفتحتین تیر قمار که در جاهلیت بدان بازی میکردند و تیری که
پر نداشته باشد و سم چارپا [illegible] و کوهیست نزدیک شهرزور و گیاهیست
که تخم و شکوفه ندارد زمام بالکسر مهار و رسنی که در چوب بینی شتر کنند و زمام النعل
دوالی که در سر نعلین اندازند زم بالفتح و تشدید میم سخت استوار کردن و پر کردن
تنگ و بر سر شدن و بر داشتن شتر سر را و مهار کردن شتر را و دوال کردن نعلین را
و بالضم موضعیست زمزم بالفتح چاهیست نزدیک کعبه و آب زمزم یعنی آب بسیار
و بالکسر شهریست بطبرستان و بکسر هر دو زا گروه آدمیان و شتران بزرگ سال دار
زنیم بالضم و فتح نون پدر ساریه صحابی که حضرت عمر او را بنهاوند فرستاده بود و در خطبه
او را آواز کرد و در نهاوند شنید و بشنیدن آن آواز از مکر دشمن آگاه شد و بالفتح
و کسر نون کسی که منسوب بقومی باشد و از آن نباشد و خوانده شده بنام دیگری و

Copyright © King Saud University